

آیا زنان یک صدا دارند؟

لاله حسین بور



وقتی بیاتیه 5 ماده ای زنان با تیتیر "راه حل 5 ماده ای ما زنان برای برون رفت از بحران" را با مقدار کثیری امضاء می بینم و وقتی نظرات مخالف و موافق را در آن رابطه می خوانم، اولین سنوالی که برایم مطرح می شود، این است که هدف چیست؟ و ادعای برون رفت از بحران توسط این بیاتیه تا چه حد می تواند جدی باشد؟

بقیه در صفحه 3

"اعمال رهبری" یا "خود رهبری"

تقی روزبه

شکاف بین مردم و شعارهای ساختارشکن با گفتن جریاناتی که در چهارچوب نظم کنونی و مرمت آن عمل میکنند، مانند بیاتیه اخیر موسوی یا بیاتیه 5 نواندیش دینی ویا نامه مهندس سبحانی و سایر حامیان این رویکرد و از جمله شبه اپوزیسیون های خارجه نشین، اکنون به یکی از چالش های مهم جنبش تبدیل شده است. جریاناتی که دوختن پاپوش "اعمال رهبری" را مؤثرترین شیوه برای سربرفمان کردن جنبش و قراردادن دست و پای آن در پوست گردو بشمارمی آورند.

بقیه در صفحه 3

نه "اعمال رهبری" نه "خود رهبری" نقدی بر آرای رفیق تقی روزبه

حشمت محسنی

رفیق عزیز من تقی روزبه مقاله ای به نام "اعمال رهبری" یا "خود رهبری" نوشته است که پر از احکام بی بنیاد، متناقض و یک سر خطا است. در هیچ جای مقاله نکته ظریفی مشاهده نمی شود برعکس اغتشاش مفهومی یکی از ویژگی های آن به شمار می آید، درون مایه مقاله تحت تاثیر نظرات جدید پست مارکسیست ها نظیر جان هالووی قرار دارد و ردپای آن را به نمایش می گذارد. در عین حال نظرات هالووی آن هنگام که از فیلتر او عبور می کند به یک چیز ابتر استحاله می یابد. من تلاش می کنم در این جا به طور خلاصه این امر را نشان دهم و بحث مبسوط تر را به بعد واگذار می کنم.

بقیه در صفحه 5

مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و علیه شکنجه، ترور و اعدام را گسترش دهیم!



به دنبال خیزش و اوج تازه جنبش آزادیخواهانه و عدالت جویانه مردم در روز عاشورا، بنا بر تهدیدهای مرگبار مسنولین رنگارنگ نهادهای امنیتی، اطلاعاتی، قضایی و دولتی که با اظهارات اخیر ولی فقیه در باره حوادث عاشورا تکمیل شد، نقشه های شوم هسته اصلی حکومت که حول ولی فقیه فشرده شده اند برای تشدید سرکوب بیش از پیش برملا شده است.

ذکر فقط چند نمونه از موارد اخیر شیوه های سرکوب بخوبی اهداف حکومت در این زمینه را آشکار میکند:

روز شنبه 19 دی ماموران رژیم با یورش وحشیانه به مادران عزادار که هر هفته در پارک لاله تجمع میکنند پس از ضرب و شتم بیرحمانه مادران و حامیان آنان که منجر به انتقال برخی به بیمارستان شد، بیش از 30 نفر از آنها را دستگیر کردند. هر چند پس از سه روز نگهداری در شرایط غیر انسانی در برابر مقاومت دلیرانه مادران، حکومت مجبور شد همه مادران و حامیان آنان را آزاد کند، اما در همین مدت مادران با دختران و زنانی در زندان دیدار داشتند که در پی حوادث عاشورا دستگیر شده و از طرف بازجویان تهدید به اعدام شده بودند.

در کردستان طبق گزارش و هشدار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران پس از اعدام فصیح یاسمنی و احسان فتاحیان، 17 زندانی سیاسی دیگر حکم اعدام دارند که بویژه خطر اعدام فوری فرزند کمانگر، فرهاد وکیلی، علی حیدریان، حبیب لطفی را تهدید میکند.

همچنین تعداد زیادی از بهائیان ایران دستگیر شده و به اتهامات مختلف از جمله جاسوسی برای بیگانه و فساد فی الارض متهم شده اند که خطر محکومیت های سنگین آنان را نیز تهدید میکند.

بقیه در صفحه 2

ترانه سرودی از حسن حسام

مویه با مادران عزادار لاله کار

چشمان ماهی

= ساعات پخش تلویزیون برابری =

مبارزه برای آزادی ...

برنامه تلویزیون برابری روی شبکه تلویزیون " پیام افغان " از این پس به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تله استار پنج پخش می شود:

ماهواره هات برد در ایران و اروپا :

جمعه ها ده و نیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران برابر با ساعت هشت تا نه صبح به وقت اروپای مرکزی.

پنجمین آن؛ همان روز جمعه ساعت شش و نیم تا هفت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران و ساعت چهار تا پنج بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی .

ماهواره تله استار پنج در آمریکا و کانادا:

پنجشنبه ها یازده تا دوازده شب به وقت ونکوور و لس آنجلس و بازپخش آن؛ جمعه ساعت هفت تا هشت صبح .

اینترنت :

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ، میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید .

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون پیام افغان www.pavameafghantv.com

2- به صورت آرشیو ، در سایت تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر

<http://www.radiobarabari.org/tvbarabari.htm>

www.rahekaregar.com

= با ما ارتباط بگیرید =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیوبرابری

www.radiobarabari.net

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.net

تلویزیون برابری

www.radiobarabari.net/tvbarabari.htm

تلفن 49 - 40 - 66851310

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح می شوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوماً مواضع سازمان ما نیستند .

فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر روز چهارشنبه 23 دی با صدور اطلاعیه ای نسبت به اعدام مخالفین در ایران هشدار داد. در این اطلاعیه از جمله با اشاره به اظهارات روز جمعه 18 دی عباس جعفر آبادی دادستان تهران دایر بر اینکه " پنج نفر از بازداشت شدگان روز عاشورا به زودی به اتهام محاربه در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه خواهند شد " تاکید شده است که محاربه اتهام سنگینی است که بر پایه قانون مجازات اسلامی میتواند به اعدام بیانجامد. همینطور سخنان اژه ای دادستان کل کشور که روز 10 دی در جلسه غیر علنی مجلس اعلام کرد : " عزم دستگاه قضایی برای اعدام حداقل سه تن از بازداشت شدگان ظهر عاشورا که محارب شناخته شده اند جدی است.

از سوی دیگر به نقل از واحد زندانیان مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، حداقل 400 تن از زندانیان عادی اوین به زندانهای دیگر منتقل شده اند تا آمادگی این زندان برای پذیرش زندانیان سیاسی بیشتری افزایش یابد. که اگر این خبر را در کنار گسترش دستگیری فعالین جنبش های اجتماعی و بطور مشخص فعالین جنبش زنان ، جنبش دانشجویی ، جنبش کارگری و فعالین جنبش های دیگر و روزنامه نگاران و وبلاگ نویس ها قرار دهیم ، تدارک فعال رژیم برای گسترش دستگیریها آشکارتر میشود.

و آخرین نمونه ، ترور بیرحمانه مسعود علیمحمدی استاد دانشگاه است که طبق اطلاعات موجود از حامیان میر حسین موسوی در انتخابات بود و در تظاهرات خیابانی نیز همراه دانشجویان شرکت داشت و به احتمال قوی توسط عوامل رژیم ترور شده است. این ترور و ترور سید علی موسوی خواهرزاده میرحسین موسوی و نیز تیراندازی به ماشین مهدی کروبی بیانگر آنست که رژیم تیم های ترور را نیز سازمان داده است تا پروژه قتل های زنجیره ای را به شیوه جدید پیش برد و با سیاست اعدام در زندان و ترور در خیابان بزعم خود مردم شورشی را از ترس مرگ خانه نشین کند.

حکومت اسلامی که در محاصره یک شورش بزرگ مردمی که سر باز ایستادن ندارد ، فرا گرفته ، ناتوان از هر گونه رفرمی تنها حربه اش افزودن بر شدت سرکوب است. جلادان جمهوری اسلامی با راه انداختن جوخه های مرگ میخواهند از گسترش بیشتر شورش بزرگ مردم جلوگیری کنند. بنابراین مقابله فوری ، گسترده و پیوسته با سیاست سرکوب هم در داخل و هم در خارج یک بازوی مهم جنبش برای پیش روی بیشتر است. در چنین شرایطی گسترش مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی اعم از اصلاح طلب یا ساختار شکن و از هر طیف سیاسی یا ملی یا مذهبی و مبارزه برای لغو شکنجه و ترور و اعدام در صدر مبارزه فعالین جنبش در داخل و خارج کشور قرار دارد. در داخل کشور با حلقه زدن به دور مادران و خانواده های زندانیان سیاسی و انبوه کردن صفوف اعتراض حول این کانون ملتهد و برانگیزاننده ، و در خارج کشور با گسترش اقدامات اعتراضی و جلب کانونهای دفاع از حقوق بشر و جنبش های مترقی کشورهای خارجی که ستایشگر جنبش پرشکوه و پردوام مردم ایران شده اند برای دفاع فعال از اسیران این جنبش، باید شکاف در حکومت را افزایش داد و آن را وادار به عقب نشینی کرد.

گسترده باد مبارزات همبسته مردم برای آزادی

کلیه زندانیان سیاسی و لغو شکنجه و اعدام !

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی !

زنده باد آزادی ! زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

آیا زنان یک صدا ...

"اعمال رهبری" یا ...

دوستانی درپانویس نوشته من تحت عنوان بیانیه موسوی و در دسرهای عبور مردم، آن را توضیح واضح‌تر دانسته و بخشا از منظر جستجوی برنامه ای پاسخ‌گویی روشن کردن چه باید کرد. بی شک کسی نمی‌تواند اهمیت برنامه و چه باید کرد را منکر شود و آن مطلب هم به این معنا در مقام ارائه آن‌ها نبوده است. بنابراین مساله بر سر انکار اهمیت آن نیست. اما سوال این است که درک ما از برنامه چیست و به "برنامه و چه باید کرد واقعی" و پاسخ گویه به نیازهای یک جنبش چه گونه می‌توان دست یافت؟ آیا از فراسر جنبش و از لابلای کتابها و توسط یک جریان یا عده ای "نخبه" می‌توان به آن دست یافت یا اینکه برنامه یک جنبش را تنها می‌توان از درون آن و توسط خرد جمعی آن بدست آورد؟ و البته نوع نخست و میزان کارائی اش را بیش از چندین دهه است که توسط یک دوجین "برنامه و چه باید کردها" توسط فرقه های گوناگون آزموده ایم. مگر آزمون چندین دهه و تدوین چند دوجین برنامه و ادعای رهبری و... لازم است تا معلوم شود که دودی از این کنده ها بر نمی‌خیزد؟ پس اگر خود جنبش و تجربه و خرد آن منشأ زایای این برنامه ها و چه باید کرد ها است، تنها تمرکز بر آن و پراتیک و خرد آن است که می‌تواند در کنار البته تجارب تاریخی، به این نیاز پاسخ دهد. و این به معنای آن است که برنامه تغییر جهان را تنها می‌توان در جریان تغییر جهان و از درون پراکسیس معطوف به آن بدست آورد و نه از بیرون. و اگر چنین است پس این همه سرگشتگی ها و سردرگمی ها از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا برآستی باور داریم که گویا چشمه گوارائی وجود دارد که اگر دستمان به آن بند بشود سیراب ابدی خواهیم شد؟ آیا تئوری و برنامه نابی وجود دارد که گویای توان آن را کشف کرد و بکار گرفت؟ به گمان من این سرگشتگی بیشتر بخاطر پیش فرض ها و بعضا کلیشه هائی است که عموما در ما وجود دارند و با خود حمل می‌کنیم. آن‌ها به مثابه حجابی بین ما و واقعیت ها عمل می‌کنند و مانع گره خوردگی اندیشه و عمل اجتماعی و پراکسیس می‌شوند. گرچه این پیش فرض ها به ناگزیر با فرایند انکشاف جنبش بیش از پیش رنگ می‌بازند ولی این هنوز به معنی نادیده گرفتن جان سختی بقایای آن نیست. اگر این پیش فرض ها و انگاره های روسوب کرده در خودمان را به کناری نهیم و اگر نخواهیم از ورای این منشورها به جامعه و معنای رویدادها بنگریم، آنگاه خواهیم دید که نفس وجود یک جنبش بیش از یک دوجین "برنامه" از پیش تدوین شده ارزش مذاقه و بررسی داشته و خود حاوی عناصری از برنامه و جهت گیری های واقعی و مهتر از آن حاوی چگونگی دست یابی به آن است. آنگاه روشن خواهد شد که جنبش حاوی بسی درس ها و رهنمودهای گرانبهائی است که با حضور انتقادی و خیره شدن در آن، هم به نقاط قوتش و هم نقاط ضعفش، آن حلقات پیشروی را که می‌توان و باید بدست گرفت فراچنگمان قرار می‌دهد. لازمه اینکار البته قبل از هر چیز تقویت خصیصه یادگیری از جنبش است و مصداق آن گفته مارکس (نقل به معنا) که آموزگار قبل از آنکه آموزش دهد خود باید بیاموزد.

در آن نوشته من بطور کوتاه یکی از این پیش فرض ها یعنی نظری که جنبش را هم چون پیکروتنی می‌پندارد که گوئی بخودی خود فاقد اندیشه و شعور و خلاقیت است و لاجرم در جستجوی یافتن سر برای آن است (و ناگفته نماند بسیاری از نخبگان خود و یا فرقه خود را در مقام سربه تصور درمی‌آورند) بویژه از منظر بورژواها و مفسرین رنگارنگ آن مورد نقد قرار داده ام. ضرورت "اعمال رهبری" و تقدیس بیانیه 17 میرحسین موسوی از این منظر بیانگر همین رویکرد است. دومین نکته مهم مطرح شده در آن نوشته برجسته کردن عنصر انقلابی جنبش یعنی آن اخگر سوزان و فرارونده ای است که قراست توسط اعمال رهبری هدف گرفته و کنترل و مهار گردد. اکنون ترس عجیبی از یک جنبش بی مهار و برافروخته تر شدن آتش پرومته نهفته در آن، بسیاری را در بر گرفته است. و متأسفانه باید گفت که کثیری از مدعیان رهائی مردم نیز در اصل "اعمال رهبری" با بورژوازی و مصادره کنندگان قدرت از مردم هم صدا هستند. آیا برآستی ما مدعیان دفاع از دموکراسی رادیکال و مشارکتی می‌خواهیم

هر چند در موقعیتی که هر گروه و جریانی مشغول تنظیم "5 ماده" مورد نظر خود است، انتشار 5 ماده از جانب برخی زنان فعال خارج از کشور نیز، که به حق بخشی از جنبش زنان کشورمان به شمار می‌روند، جای تعجبی ندارد. اما سنوالات هم چنان بر جای می‌مانند. چرا حتما 5 ماده؟ چرا چنین متنی که با موسوی و کروبی آغاز می‌شود؟ و انواع و اقسام چراهای دیگر. وارد بحث های مضمونی نمی‌شوم. آیا جنبش زنان به مثابه پیش رفته ترین بخش جنبش اجتماعی کشورمان و طبیعتا زنان خارج از کشور که سالیان درازی ست به طور متشکل و همه جانبه فعالیت فمینیستی خود را علیه تبعیض جنسیتی به پیش می‌برند، می‌بایست منتظر بیانیه موسوی و غیره می‌شدند تا خواسته های خود را اعلام کنند؟ آیا هدف مرزبندی با بیانیه آنان بود؟ یا تصور این است، آن طور که در خود بیانیه ادعا شده، با انتشار چنین بیانیه ای مسائل زنان حل خواهد شد! آیا می‌بایست چنین بیانیه این تنظیم می‌شد تا اثبات می‌کردیم که ما هم هستیم؟

ما زنان، البته که هستیم. این را اثبات کرده ایم. چه در داخل و چه در خارج. برای مثال در خارج، کدام تجمع و تشکلی به اندازه تشکل های زنان، قدمت و تداوم فعالیت خود را حفظ کرده و بر سر پا ایستاده است؟ مگر نه این که اکثر تجمعات سیاسی-دمکرات که تشکیل شدند، یکی بعد از دیگری به فرقه های چندگانه منشعب شدند؟ سمینارهای سالانه بنیاد پژوهش ها، و هم چنین تشکل های زنان در سراسر آلمان، گویای واضح این ادعاست که ما هستیم و ما می‌مانیم. زیرا راه درازی پیش رو داریم. راهی که نه فقط با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، بلکه تنها و تنها با از میان برداشتن تمامی تبعیض های درون جامعه به پایان می‌رسد.

اما اگر بی طرفانه! به بیانیه نگاه کنیم، می‌توان آن را نیز به مثابه صدایی از جانب برخی زنان ارزیابی کرد. چرا نه؟ مگر در شرایط امروز ایران و جهان می‌توان تصور کرد که همه یک حرف بزنند و همه پشت سر هم راه بیافتند و همه به یک بیانیه ایمان بیاورند و آن را امضاء کنند؟ بگذاریم هر کس، هر جمعی و هر تشکلی بیانیه بدهد، بنویسد، بگوید و مناظره کند. بگذاریم در مقابل هر بیانیه هزاران سوال طرح شوند، انتقادها به عمل آید و چراها پاسخ داده شوند. بگذاریم راه های متنوع تری آزموده شوند.

بنابراین اگر کسانی راه پیش رفت را در شرایط کنونی، انتشار بیانیه می‌دانند، باید آن را پیش ببرند. آن هم صدایی ست که باید بیان شود. اگر کسانی سازمان دهی یک رسانه زنانه را در دستور قرار می‌دهند، حتما می‌توانند از این طریق نه تنها به جنبش زنان، بلکه به کل جنبش اعتراضی ایران یاری رسانند. اگر یک کانال رادیو یا تلویزیون مختص مسائل جنبش زنان راه اندازی شود و با تضمین چند صدایی شرکت بسیاری از فعالان جنبش زنان را امکان پذیر کند، مسلما گامی کیفی در جهت تداوم مبارزات فمینیستی علیه تبعیض جنسیتی محسوب خواهد شد. بگذاریم همانند آبشاری از هزاران راه جاری شویم تا به هدف برسیم.



در کنترل این اخگر سوزان-ونه در بازگرداندن قدرت به منشأ اصلی خود- با بورژوازی رقابت کنیم؟ گیرم که به شیوه "انقلابی" و تأمین سیطره خویش و فرقه خویش برجینش. اما مگر ما عمیقاً بر ظرفیت خود رهائی مردم و رهائی آن اکثریت عظیم بدست خود باور نداریم و آن را دایماً در سرود انترناسیونال بر زبان نمی آوریم؟! ولی متأسفانه این اصل مادر و مادر اصل ها، که باید الهام بخش همه برنامه ها و تاکتیک ها و استراتژی ها باشد، هرگز جایگاه واقعی و بایسته خود را در ذهن و عملکرد ما ندارد و لاجرم اصلی است مهجور و راکد. آری جنبه کاربردی ندادن به آن، گم شده اصلی ماست و منشأ سرگردانی و درهم آمیزی. بدیهی است اگر کسانی توانا به رهائی خود باشند و اگر رهائی کارگران تنها بدست خودشان ممکن باشد، پس بی شک چنین کسانی توان خود رهبری و خودحکومتی را نیز دارند و بطریق اولی توان تدوین برنامه رهائی خود را نیز. این اساسی ترین خط تمایز مدافعان آزادی و برابری اجتماعی و دموکراسی رادیکال یعنی باورمندان جهانی از نوع دیگر با همه کسانی است که در چهارچوب قواعد همین جهان، گیرم با اصلاح و تبصره ای به آن، می اندیشند و عمل می کنند. جایگزین ساختن اعمال رهبری بر مردم بجای اعمال رهبری مردم بر خود، آن پندنافی است که ما را با نظام های طبقاتی و ساختار قدرت مبتنی بر سلطه انسان بر انسان، مرتبط می کند. ولی اگر ما بدنبال اعمال رهبری نیستیم، و اگر خود مردم راشایسته "خود رهبری" می دانیم، اگر حامل تجربه و آگاهی و پتانسیلی هستیم، می توانیم و باید که آن را در خدمت فرایند خود رهائی بکارگیریم و نه تحکیم زنجیرهای بردگی. یعنی در فعلیت بخشیدن هر چه بیشتر این ظرفیت های بالقوه و تثبیت و گستراندن دامنه این اخگر سوزان. به خاموشی گرائیدن این اکسیر حیات و کنترل آن، به معنی مرگ یک جنبش و تبدیل شدن آن به ابزار سلطه انسان بر انسان و در خدمت فرادستان است. و البته در سوی مقابل، انتقال تجربه مبارزات مردمان دیگر، کمک به بررسی و نقد و جمع بندی تجربه خود توده ها که منبع غنی و بی پایان خود آموزی آنها بشمار می رود و گفتگو و در میان نهادن آنها و البته اقدامات بی شمار عملی و تقویت کننده دیگری در همین راستا، بخش مهمی از همان برنامه ای خواهد بود که بدلیل همان حجاب پیش فرض ها، سرگشته بدنبالش هستیم و هم چون جنگلی آن را از پشت درختان جستجویی کنیم. چرا که تقویت و تداوم هستی یک جنبش خود بنیاد در واقع جان مایه برنامه ما به مثابه یک کمونیست باورمند به خود رهائی کلیه مزدحوق بگیران و همه استثمار شدگان خواهد بود. و البته به موازات آن افسانه گفتمان های دیگری که در اندیشه اعمال رهبری و خاموش کردن گوه اصلی جنبش می باشند، نیز بخش دیگری از این برنامه را تشکیل می دهد. تلاش با همه وجود مان برای آنکه جنبش قبل از آنکه هم چون انقلاب بهمین 57 سترون شود، و عمدتاً از درون، چنان بالیده و نتاور بشود که باین سادگی ها دشمنان مردم نتوانند آن آتش نهفته و موتور پیش برنده را خاموش سازند، بخش بسیار مهمی از یک برنامه واقعی را تشکیل میدهد. یعنی بالیدن آن تنه ای که مولد واقعی برنامه و رویش بی کران شاخ و برگ روبره افتاب خواهد بود. ماسعی می کنیم که همبستگی همه زحمتکشان را حول باور به توان و ظرفیت خود رهائی و خود حکومتی و ایجاد نهاد ها و ارگان های اقتدار مستقیم خودشان تقویت کنیم. در هر لحظه و از هم اکنون و در بیست و نهمون خود.

اگر به جنبش بنگیریم در همین شش هفته ماه بسیاری ازین بست و پیش فرض ها و دشواری هائی که زمانی مشکلی لاینحل انگاشته می شدند، کنار رفته اند البته دشواری ها و سوالات و ابهامات جدیدی که لازمه دیالکتیک پیشروی است، بوجود آمده اند. به اندازه ای که گوشه هائی از ظرفیت خود رهائی آزاد می شود و باندازه ای که مردم محیط اجتماعی خود را دگرگون می کنند انسان های جدید، جسورتر، آگاه تر و مصمم تر و با افق های تازه تری آفریده می شوند. آری ما جنبشی هستیم که در حال عبور از حاکمیت و اصلاح طلبان (طرفداران ولایت مشروط) و مهمتر از آن، از خودمان هستیم!

ما همه و مطلقاً همه یعنی کارگران و جوانان و دانشجویان و معلمان و پرستاران و زنان و... و همه مدافعان سوسیالیستی و باورمندان به جهانی دیگر، جملگی در دامن نظام سرمایه داری چشم به جهان گشوده ایم و از همان لحظه تولد با هزاران تار و پودهای مرئی و نامرئی، رنجبر شده به آنیم. باین وجود چاره ای نداریم جز آنکه در متن همین جهانی که به آن رنجبر شده ایم و از خلال خیزشها و ناقرمائی های

خود و در فرایند تغییر جهان پیرامون، خویشتن را تغییر دهیم. تداوم هفت ماه حرکت با همه کاستی و ضعف ها و... بخوبی چگونگی رهائی یعنی تولید نیرو و بهره گیری از آن برای پیش رفتن را، دیالکتیک حرکت و رهائی را، نشان می دهد. هرگونه ادعای مکاشفه و تدوین برنامه بدون مشارکت در جنبش توده های تاریخ ساز، و بدون در نظر گرفتن دیالکتیک آزاد شدن ظرفیت های تازه برای پیشروی و در جدائی از آن، حاصلی جز تراوشات و مکاشفات فرقه ای و آنچه که آن را باید کمونیزم آئینی خواند نصیب امان نخواهد کرد. چرا که برنامه واقعی از درون سبزیاری زندگی و نبرد مردم برای تغییر خود و شرایط حاکم بر خود بیرون می تراود و نه از درون کتابها و متون و یازوایای ذهن تجریدی. یک بار دیگر باید تأکید کنم که اگر وجود ظرفیت خود رهائی مردم و اکثریت بزرگ کار و زحمت را می پذیریم به ناچار این را نیز می پذیریم که مردم خود قادر و توانا به خلق برنامه و اهداف حرکت خویش هستند. و اگر برنامه چیزی است که باید توسط مردم اجرا شود و اگر مردم خود تصمیم گیرندگان بر سر نوشت هستند، بنابراین سازندگان تدوین کنندگان واقعی برنامه هم، هم چنان که اجرا کنندگان آن، خود آنها هستند. مشکل ما و سرگشتگی ما از آن جا است که در مورد جهانی از نوع دیگری خواهیم با همان ملزومات و داده ها و منطق جهان طبقاتی و ساخته و پرداخته بورژوازی بیاندیشیم، و نه آنکه نقد و تصورات خود را در حین تغییر جهان و در متن آن بدست آوریم و یا به بوته آزمون بگذاریم. و بنابراین است که در جدائی امان، جز همان جهان موجود را باز تولید نمی کنیم.

اگر به مردم به مثابه سوژه های تاریخ ساز بنگریم که برای تجدید بنای زندگی به یغمار فته خود به پا خاسته اند، مردمی که از دل ناتوانی ها و گسستن تدریجی زنجیرهای بسته شده به دست و پای خود سر بر می آورند و به تدریج ظرفیت های بالقوه خود را بالفعل می کنند، آنگاه با درک و عملکرد دیگری از برنامه و رهبری و سازمان یابی و نحوه رهائی مواجه می شویم. در این معنا برنامه یعنی فعلیت بخشیدن به این ظرفیت ها، بدست یابی به بلوغ خود رهبری، توان ترسیم مطالبات خود و چگونگی دست یابی به آنها، خود را به مثابه یک سوژه فعال و انسان خود رهان پروردن و ساختن سوسیالیسم بدست توانای مردم زحمتکش و همه استثمار شدگان.

آیا با چنین پروژه ای بی وظیفه می شویم؟! این البته یک سوال مضحکی است که اوج سرگشتگی و بدتر از آن داشتن وظیفه از قبل بی وظیفه کردن مردم، تهی کردن آنها و تبدیلشان به پیکره های بی شعوری که با اتصال به شعوری والا و بیرون از خود، واجد ارزش می شوند، نشأت می گیرد. رویکردی که در نهایت خود پهلوی پهلوی همه ایدئولوژی های واپسگرا می ساید. این نگرش البته ربطی به سوسیالیسم رهائی بخش ندارد. با این وجود وجود دارند و نقش آفرینی می کنند. امری که مقابله با آن و تلاش برای خشکاندنش وجه دیگری از برسمیت شناختن این اکسیر حیات درونی جنبش را تشکیل می دهد. پس ما بی وظیفه نیستیم و وظایف بیکران و خطیری در برابر خود داریم. اما وظایفی از سخ دیگر و از جنس رهائی انسان بدست خود.

همانطور که ملاحظه می کنید اگر همین دوقره یعنی نقد "اعمال رهبری" برجینش بجای "خود رهبری" و لاجرم اجتناب از کپی برداری از آن و هم آواز شدن با بورژوازی، و هم چنین دریافتن اهمیت خطیر نگرانی از این آتش افروخته پرومته وارث و آن شعله های اخگر سوزان را دریابیم مهمترین سرفصل برنامه خود را در لحظات خطیر کنونی دریافته ایم: تهدیداتی که هم توسط دشمن رودر رو صورت می گیرد و هم مهمتر از آن توسط پایگاه های نفوذی آن در عقبه جنبش، در گفتمان های دیگر، در صفوف و باورها و از طریق زنجیرهای مرئی و نامرئی سلطه غیر مستقیم و در میان صفوف جنبش و از جمله در ترفند کمند "اعمال رهبری" برای شکار و دفن "جرثومه های رشد یابنده خود حکومتی و خود رهائی". فرقی هم نمی کند چه حسن شریعتمداری ها و بیژن حکمت ها و سحابی ها و موسوی ها و... آن را تحت عنوان ضرورت لحظه حاضر برای مقابله با ساختار شکنی فرموله کنند، یا هر آینه توسط یک مدعی چپی که درسوادی اعمال "رهبری انقلابی" خود برجینش، مشغول رقابت با آن باشد.

نه "اعمال رهبری" نه ...

آورد و سپس این مارکس بوده است که متن نهایی را تدوین کرده است. (1) به نظر می‌رسد که رفیق روزبه تصور روشنی از دموکراسی ندارد آن جا که می‌گوید از "طریق خرد جمعی" یا از آن جا که به اصل خودرہانی اعتقاد داریم پس نحوه تدوین برنامه از طریق همه صورت می‌گیرد. او در این باره یک نوع دموکراسی بدوی را نمایندگی می‌کند.

ثالثاً او فرق تدوین برنامه با تصویب برنامه را مخدوش می‌کند. پذیرش یک برنامه یک چیز است و تدوین آن چیزی دیگر. بهترین و زیباترین برنامه دنیا اگر مورد پذیرش مردم قرار نگیرد به درد ناچه می‌خورد. اما از این حقیقت باید به این نتیجه رسید که همه شرکت‌کنندگان در یک جنبش به یک اندازه از آگاهی و توانایی برخوردارند که بتوانند برنامه‌ی آن را تدوین کنند؟

رابعاً در شرایطی که تمام احزاب چپ و گروه‌بندی‌های رادیکال در سراسر جهان در مرحله جستجوی هویت و تجدید آرایش سیاسی - فکری قرار دارند نفی تئوری، رد برنامه و ستایش از خودانگیختگی صرفاً پرت بودن از دنیای معاصر را نشان نمی‌دهد بلکه علاوه بر آن ناتوانی و سترونی چپی را نشان می‌دهد که از وظیفه تاریخی خود دارنظرهمی‌رود. امری که نیاز سوزان هر نوع بازسازی چپ به شمار می‌رود. این صدایی است نازا و غیر خلاق در مشارکت در بحث و تدوین یک ابستار جدید چپ که از طرف او به گوش می‌رسد. بهترین دلیل این امر این است که هیچ نشانه‌ای از مشارکت چپ ایران در بازسازی چپ در هیچ حوزه‌ای دیده نمی‌شود.

ب- اهمیت جنبش، نفی تدوین برنامه توسط حزب

محور دوم بحث رابطه‌ی برنامه با جنبش است. این بحث البته هیچ نکته جدید و ظریفی در بر ندارد؛ تا کنون در جنبش چپ بارها بر سر این موضع جدال صورت گرفته است و روشن‌گری در این باره کم نبوده است. اما متأسفانه رفیق روزبه ما را به بحثی می‌کشاند که قبلاً در این باره پاسخ گرفته بود. آیا این حرف مارکس که یک جنبش از یک دوجین برنامه ارجح‌تر است با این نظر لنین که بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی وجود ندارد تناقض دارد. برای روشن‌تر شدن مطلب به چند موضوع اشاره می‌کنم.

1- واقعیت این است نه مارکس اهمیت تئوری را نفی می‌کند و نه لنین اهمیت جنبش را. آن چه که باید مورد توجه قرار گیرد شان نزول این سخنان معین است که در کدام بستر و در چه متنی گفته می‌شود. زمانی که جنبشی بدون هدف‌های روشن شکل گرفته و دارد به بی‌راهه می‌رود اهمیت سخن لنین سخت قابل قبول به نظر می‌رسد. و درست بعد از تدوین برنامه، توده‌ای کردن آن است که از اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌شود. آیا این دو روی‌کرد دارند در باره موضوع واحدی سخن می‌گویند؟ نادیده گرفتن زمینه و بستر این حرف‌ها، کاری که رفیق روزبه از سر ناآگاهی آن را انجام می‌دهد، مخدوش کردن و متناقض جلوه دادن حقیقت است که کمکی به روشن شدن موضوع نمی‌کند.

2- تجربه شکست جنبش‌های تاکتونی به عینه نشان می‌دهد که چپ‌ها در باره‌ی بدیل‌ها و برنامه اثباتی متناسب با تشریح و تبیین نظام مسلط کنونی خوش ندرخشیده‌اند. به علاوه مارکس در پیوند با سوسیالیسم تحت هیچ شرایطی با نفس ارائه بدیل و آرمان‌شهر مخالف نبود بلکه با خصلت اتوپیک محض آن به مخالفت برخاست که نمی‌توانست با واقعیت پیوند برقرار نماید. او نه با خود آرمان‌شهرگرایی بلکه با ناروشن بودن مسیر دستیابی به آن و مهم‌تر از آن با فقدان سوزهای تاریخی نزد آنان مخالف بود، نیرویی که بتواند این آرمان‌شهر را تحقق بخشد؛ از این روست که او سوسیالیست‌های تخیلی را مورد انتقاد قرار داده است. تردیدی نیست که مارکس در باره سوسیالیسم به میزانی که ضروری و شایسته بود نپرداخته آن چنان که در باره سرمایه دست به مفهوم‌سازی، تحلیل و تبیین مساله زده است. اشاره‌های او اگرچه از خصلت پراکنده برخوردار اند معهذاً نکاتی که او در باره سوسیالیسم و کمونیسم بیان کرده دست‌مایه نیرومندی برای ترسیم نظام بدیل فراهم ساخته است.

3- نفی تدوین برنامه توسط حزب و ستایش از خودانگیختگی البته کمکی به جنبش‌ها نمی‌رساند بلکه برعکس بدون روشنی و برنامه اثباتی و کسب هژمونی نیروی های مدافع دموکراسی، تکرار تجربه شکست‌های تاریخی در آینده را به همراه دارد.

به طور کلی بحث رفیق تقی روزبه را به سه فقره کلی و یک محور تکمیلی تقسیم می‌کنم تا بحث را در هر یک از مولفه‌ها بهتر بتوان به پیش برد. این محورها به قرار زیر اند:

الف- نحوه دستیابی به برنامه

ب- اهمیت جنبش، نفی تدوین برنامه توسط حزب

ج- تناقض خود رهانی با حزب

د- بحث سوز انقلابی

پس بگذارید هریک از این محورها را از نزدیک مشاهده کنیم.

نحوه دستیابی به برنامه

یکی از احکام نادرست مقاله مزبور گرد نحوه دستیابی به برنامه می‌چرخد. در این محور بحث و مدعی است دستیابی به برنامه صرفاً از "درون" یک جنبش ممکن است و هر نوع تدوین برنامه توسط احزاب سیاسی امری نادرست و "فرقه‌ای" به شمار می‌آید و "دودی از این کنده‌ها" بر نمی‌خیزد. او در این باره می‌گوید:

"اما سوال این است که درک ما از برنامه چیست و به " برنامه و چه باید کرد واقعی" و پاسخ گو به نیازهای یک جنبش چه گونه می‌توان دست یافت؟ آیا از فراز سر جنبش و از لایلای کتاب‌ها و توسط یک جریان یا عده ای "نخبه" می‌توان به آن دست یافت یا این‌که برنامه یک جنبش را تنها می‌توان از درون آن و توسط خرد جمعی آن به دست آورد؟"

این سخن او به چه معنا است؟

اولاً- قبل از هر چیز این تز به معنای نفی مانیفست کمونیست به مثابه- ی اولین برنامه رسمی و سایر برنامه‌های تدوین شده در سنت کمونیستی تا به امروز به شمار می‌رود. آیا کسی تاکنون در جایی سراغ دارد که مارکسیست‌ها تدوین برنامه را یکسر کاری عبث و بیهوده بدانند. در سنت تا کنونی چپ بحث پیرامون صحت بندهای برنامه، نحوه صورت‌بندی دقیق خواست‌ها، تکنیک برنامه حداکثر از حداقل یا ضرورت طرح خواست‌های انتقالی در برنامه ... کانونی بوده است. کافیست در این باره به اولین برنامه کمونیست‌ها یعنی مانیفست نگاه کنیم یا به نقد انگلس به برنامه ارفورت یا نقد مارکس به برنامه گوتا نظر افکنیم تا نادرستی و بی‌ربطی ادعای رفیق روزبه را ملاحظه کنیم. در همه این موارد نه نفس تدوین برنامه، بلکه چالش اصلی بر سر چگونگی تدوین برنامه متمرکز بوده است.

ثانیاً پرسش این است که تدوین یک برنامه توسط خرد جمعی در یک جنبش چگونه به دست می‌آید. آیا همه افراد شرکت کننده در یک جنبش در تدوین برنامه مشارکت می‌کنند؟ آیا تا کنون جایی سراغ دارید که چنین امر مبارکی صورت تحقق پیدا کرده باشد. یا افرادی، کمیسوینی، گروه کاری یا غیره وظیفه تدوین پیش‌نویس اولیه برنامه را به عهده می‌گیرند و آن را به نگارش در می‌آورند. رفیق روزبه می‌گوید چون برنامه در خدمت مردم است پس لزوماً تدوین‌کنندگان آن هم باید خود آن‌ها باشند. او در این باره می‌گوید: "یک بار دیگر باید تأکید کنم که اگر وجود ظرفیت خودرہانی مردم و اکثریت بزرگ کار زحمت را می‌پذیریم به ناچار این را نیز می‌پذیریم که مردم خود قادر و توانا به خلق برنامه و اهداف حرکت خویش هستند. و اگر برنامه چیزی است که باید توسط مردم اجرا شود و اگر مردم خود تصمیم گیرندگان بر سر نوشت خود هستند، بنابراین سازندگان تدوین‌کنندگان واقعی برنامه هم، هم چنان که اجر اکندگان آن، خود آن‌ها هستند". (تاکید از من)

آیا برنامه اتحادیه کمونیست‌ها در 1848 یعنی مانیفست این گونه یعنی از طریق خرد جمعی به نگارش در آمده است؟ همه می‌دانند که اتحادیه کمونیست‌ها این ماموریت را به مارکس و انگلس واگذار کرده بود و بنا به ادعای راب بی‌میش، که تحقیق ارزنده‌ای پیرامون نحوه نگارش مانیفست انجام داده، متن اولیه آن را انگلس به نگارش در

4- نادیده گرفتن اهمیت تجدید آرایش چپ و طرح بحث‌هایی اثباتی البته درکی است سادملوحانه که درون‌مایه آن این است که جنبش به خودی خود ره به راهی می‌برد. کسانی که از ضرورت بحث‌های برنامه‌ای تن می‌زنند فقط به بالیدن گفتارهای ضد چپ ترم می‌بخشند. آن‌ها جزئی از راه حل‌های چپ به شمار نمی‌روند بلکه خود از معضلات چپ محسوب می‌شوند.

5- رفیق روزبه می‌گوید: "برنامه تغییرجهان را تنها می‌توان در جریان تغییرجهان و از درون پراکسیس معطوف به آن بدست آورد و نه از بیرون. و اگر چنین است پس این همه سرگشتگی‌ها و سردرگمی‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرد؟" معنای این سخن کدام است؟

برنامه معطوف به تغییر جهان صرفاً از فرآیند عینی و یا مداخله عملی در جنبش به دست نمی‌آید. این حرف یک نظریه خلص امپریستی است که منبع شناخت و آگاهی را از عین و واقعیت استنتاج می‌کند. این جا آن لحظه‌ای است که درک غیرمارکسیستی رفیق روزبه بیش از هر جای دیگر خود را نشان می‌دهد. تردیدی نیست که عین و واقعیت مبنای مستحکمی برای شناخت به شمار می‌آیند اما فرآیند شناخت صرفاً و انحصاراً از آن جا نشأت نمی‌گیرد بلکه سوبه فعال ذهن نیز در این فرآیند نقش مهمی ایفا می‌کند. برخلاف تصور ساده‌گرایانه او پراکسیس از پراتیک متمایز است و تلاقی گاه عین و ذهن یا به عبارت دیگر تعامل آن دو را نشان می‌دهد. به قول مارکس حق سوبیه فعال ذهن را هگل بهتر از فورتباخ ماتریالیست به جا آورده است. از این رو فهمیدن پراکسیس به مثابه‌ی عمل، عدم درک واقعی پراکسیس است. به علاوه بحث مارکس ناظر است بر بحث عین و ذهن؛ این بحث چه ربطی به بحث برنامه و جنبش دارد. فراتر از آن، این بحث چه ربطی به مقوله‌های جفتی نظریه و عمل دارد. رابطه‌ی ذهن و عین یک رابطه‌ی مستقیم و بی‌واسطه است اما رابطه‌ی نظریه با عمل چنین نیست. هر ذهنی لزوماً ذهن نظریه‌ساز نیست.

ج- تناقض خودرمانی با فلسفه‌ی وجودی حزب

در نوشته‌هایی رفیق روزبه مثل نقل و نبات از خودرمانی سخن به میان می‌آید اما من تردید دارم که او این اصل را به خوبی دریافته باشد. تا این جا ملاحظه کردیم که به زعم رفیق روزبه خودرمانی به تدوین برنامه کمونیست‌ها نیازی ندارد به علاوه برنامه تغییر جهان از متن واقعیت و صرفاً از فعالیت عملی تغذیه می‌کند و به کار مستقل نظری نیازی نیست. او با پذیرش این مقدمات ناگزیر است با فلسفه وجودی حزب نیز به مخالفت برخیزد و بدین ترتیب تجدیدنظر در بنیادهای نظریه مارکسیستی کامل می‌گردد. عناصر اصلی این نتیجه‌گیری از بحث‌های رفیق روزبه کدام اند؟ رفیق روزبه بر این باور است که، از آن جا که برنامه از دل خود عمل و واقعیت در می‌آید و از آنجا که برنامه برای مردم است و تدوین کنندگان آن هم باید خود مردم باشند؛ پس، جنبش همه چیز است و برنامه مستقل احزاب هیچ! او می‌نویسد: "چرا که برنامه واقعی از درون سبز جاری زندگی و نبرد مردم برای تغییر خود و شرایط حاکم بر خود بیرون می‌تراود و نه از درون کتاب‌ها و متون و یا زوایای ذهن تجریدی."

آیا باور به اصل خودرمانی طبقه کارگر لازمه‌اش بی‌معنا و بی‌خاصیت کردن حزب طبقه در عمل است؟ آیا از آن جا که ما به اصل خودرمانی اعتقاد داریم و در سرود انترناسیونال هم از آن یاد شده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حزب کاره‌ای نیست؟ ممکن است که رفیق روزبه با این جمع‌بندی من توافق نداشته باشد اما این نتیجه منطقی تزهایی است که او به هم بافته است. به نظر من اصل خودرمانی تناقضی با وجود حزب ندارد و فعالیت حزب خود لحظه‌ای از تحقق اصل خودرمانی است. کافیست در این باره به تحقیق با ارزش هال درپیر اشاره کرد. او که اصل خودرمانی را در آثار مارکس مورد تحقیق قرار داده هیچ جا آن را با موجودیت حزب در تبیین ندیده است، برعکس وجود حزب را برای تحقق اصل خودرمانی ضروری تشخیص داده است. او در این باره می‌گوید:

"مقاله زیر فصلی از کار بزرگتری است تحت عنوان "تنوری انقلاب کارل مارکس" که در دست انجام است و متوجه یک جنبه از نظریه مارکس در مورد طبیعت انقلاب پرولتری است. اگر مقاله را جداگانه و به تنهایی مورد توجه قرار دهیم این خطر را در بر دارد که یک جانبه تعبیر شود، به طوری که خودرمانی در مقابل سازمان‌دهی سیاسی و رهبری سیاسی قرار داده شود. به عقیده من، اخذ چنین نتیجه‌ای به شدت بی پایه است. چنین تقابلی البته با رویکرد مارکس هیچ وجه مشترکی ندارد، به نظر من بررسی قابل تحسین مونتئی جانستون "مارکس و انگلس و تنوری حزب" تماماً ثابت شده است. من کاملاً با این ملاحظه جانستون موافقم که: اصل مشهور مارکس و انگلس مبنی بر این که آزادی طبقه کارگر تنها به دست خود طبقه کارگر به دست می‌آید و بارها بر آن تأکید کرده‌اند، در تقابل با مفهوم حزب قرار ندارد، بلکه با آن تکمیل می‌شود." (2)

واقعیت این است که بکرداری احزاب سنتی و بیلان کار شکست خورده و منفی آن پهنانه‌ها و سوخت لازم را برای گرایش‌ها فراهم کرده است که حرف پوسیده و کهنه برنشتاین که "جنبش همه چیز است برنامه هیچ" را با رنگ و

لعاب تازه با درون‌مایه شبه آناشپستی تکرار کنند که عصر حزب سپری شده است. تردیدی نیست که عمر احزاب سنتی به پایان رسیده است اما پاسخ آن نفی حزب نیست بلکه روی‌کرد و ایستار جدید در قبال حزب است. ما کماکان به احزابی نیاز داریم که به اصل خودرمانی طبقه ترم می‌بخشند این احزاب نباید جانشین طبقه شوند اما از سویی دیگر نباید فلسفه‌ی وجودی حزب که کمک به خودرمانی طبقه است نادیده گرفته شود. درک انحرافی "حزب جانشین‌گرا" که خود را به جای طبقه می‌نشانند، که روایت مزین شده‌ی آن را در نزد آن بخش دیگر راه کارگر می‌توان ملاحظه کرد، دارد با این درک انحرافی جای‌گزین می‌شود که مرز حزب و طبقه و تمایز این دو سطح از سازمان‌دهی زیر سنوال می‌رود. این درک را دیدگاه رفیق روزبه به خوبی می‌توان مشاهده کرد.

سوزهی انقلابی

در نوشته رفیق روزبه یک محور دیگر که نشانه‌های اولیه آن را می‌توان مشاهده کرد مساله سوزه است. او در این نوشته هم تجدیدنظر و هم التقاط را یک جا به نمایش می‌گذارد. تا کنون در سنت مارکسیستی سوزهی تحقق سوسیالیسم طبقه کارگر بوده است نه نیروهای اجتماعی دیگر. بگذارید از نزدیک این مساله مورد بررسی قرار دهیم.

رفیق روزبه در چند جای نوشته‌ی خود از "انسان" و "مردم" هم‌چون سوزهی راهی استفاده می‌کند. به عنوان نمونه او از "رهائی انسان به دست خود" یا "مردم به مثابه سوزه‌های تاریخ ساز"، سخن به میان می‌آورد. در این جا پرسش این است چرا همه انسان‌ها سوزه سوسیالیسم اند؟ رفیق روزبه برای این پرسش احتمالاً به تاسی از جان هالووی خواهد گفت همه کسانی که تحت ستم سرمایه قرار دارند سوزهی تحقق سوسیالیسم اند. اما الغای ستم در عرصه‌ی ملی یا جنسی یا نژادی چه عنصری از سوسیالیسم در بر دارد. تردیدی نیست که سوسیالیست‌ها نمی‌توانند نسبت به این ستم‌ها بی تفاوت باشند اما نفی این ستم‌ها هنوز به معنای سوسیالیسم نیست. سوسیالیسم الغای ستم طبقاتی است و همه انسان‌ها در تحقق آن ذی‌نفع نیستند. فاعل و آفریننده سوسیالیسم انحصاراً و انحصاراً طبقه کارگر است. این حرف نباید به این معنا فهمیده شود که طبقه کارگر به طور بالفعل از این توانایی برخوردار است بلکه ناظر بر این است که از چنین ظرفیت و پتانسیلی به طور بالقوه برخوردار است. این ظرفیت اما از کجا بر می‌خیزد؟ آن مک سینز وود در پاسخ به این مساله نکاتی را مطرح کرده که بسیار آموزنده است. او می‌گوید " این عبارت که طبقه کارگر یک طبقه بالقوه انقلابی است، نه یک تجرید متافیزیکی بلکه تداوم اصل ماتریالیستی است که تولید و استثمار در زندگی اجتماعی نقش اساسی ایفا می‌کنند و با توجه به طبیعت ویژه نظام سرمایه‌داری نتیجه‌گیری‌های دیگری هم اضافه می‌کند.

- 1- طبقه کارگر آن گروه اجتماعی است که بنا به وضعیت عینی‌اش دارای بیش‌ترین منافع مستقیم در انتقال به سوسیالیسم است.
- 2- طبقه کارگر به مثابه‌ی موضوع مستقیم تعیین‌کننده‌ترین و بنیادی‌ترین فشار و ستم‌گرچه نه تنها شکل- طبقه‌ای است که هیچ دفعی در روا داشتن ستم به دیگر طبقات ندارد و می‌تواند شرایطی را در بشریت را در مبارزه برای خودرمانی‌اش فراهم کند.
- 3- با توجه به تضاد بنیادی و غیرقابل حل میان طبقات استثمارگر و استثمار شونده که در قالب ساختارهای ستم‌گرانه جای دارد مبارزه طبقاتی به ناگزیر موتور اصلی این تحول رهایی‌بخش است.
- 4- طبقه کارگر دارای یک قدرت اجتماعی استراتژیک است که می‌تواند او را به یک نیروی انقلابی تبدیل کند...کنار گذاشتن طبقه کارگر از جایگاه خود ویژه‌اش در مبارزه برای سوسیالیسم، یا دچار شدن به یک اشتباه استراتژیک پایه‌ای یا ضدیت با تحلیل مارکسیستی روابط اجتماعی و قدرت و یا دست کم بازتعریف طبیعت آن نوع از راهی است که سوسیالیسم نامیده می‌شود. (3)

تجدید نظر در بنیاد نظریه سوزهی انقلابی البته توسط رفیق روزبه بدون التقاط صورت نمی‌گیرد. او در جای دیگری از همین مقاله از "ساختن سوسیالیسم به دست توانای مردم زحمتکش و همه استثمارشدگان" سخن می‌گوید و درک نمی‌کند که این دو گزاره متضاد به دو روی‌کرد مختلف به مساله تعلق دارد.

منابع:

- 1- تکوین مانیفست نوشته راب بی‌میش در بیدار شماره 3 ویژه‌ی مانیفست کمونیست.
- 2- اصل خودرمانی پرولتاریا به قلم هال درپیر ص 10، در کتاب "مارکسیسم، روشنفکران و خودرمانی کارگران" از انتشارات بیدار.
- 3- مارکسیسم بدون مبارزه طبقاتی در بیدار شماره 10 ویژه‌ی نقد و بررسی "خداحافظ پرولتاریای آندره گرز" ص 71-72.

ترانه سرودی از حسن حسام
پاریس 15 دسامبر 2009

مویه با مادران عزادار لاله کار

چشمان ماهی



ناگه نگاهش
ناباوراستاد
چشمش به چشم
صیاد افتاد
موج است و بازو
طوفان و پا رو
گشته گلاویز
با مرگ خونریز
همچون بهاران
در چاه پاییز
مرغی که از تیر
آهو به نخجیر
آهو و ش ما
افتاد از پا

فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد
خونش روان شد
هرجا
دوان شد
در کوی و صحرا
دشت و دمن ها

باغ و بیابان
روی خیابان
از این خیابان
تا آن خیابان
کویی به کویی
شهری به شهری
هر جا که عشقی
سرزد جوانه
و عاشقان را
از آن نشانه
می رفت خون
آهو و ش ما

فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد

خود رسته از خود
خود ریشه در خود
تا کی که جوشید
از خاک روید
با شاخه ها و
برگ فراوان

چون لاله زاران
در بیشماران
زیبای ما شد
رویای ما شد
در تیره زاران
دانای ما شد

فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد

مرگش چنان چون
خوابی پریشان
او زنده در ما
ما زنده در او
این عاشقستان
معشوق ما شد
امروز ما شد
فردای ما شد

فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد

ای داد
ای داد
بی داد را
داد
آن را که با عشق
رشته ست بنیاد
باید نمیراد
با ید
نمیراد
زین کوه بیداد
فریاد
فریاد

فواره زد خون
رخساره گلگون
جان و جهانش
جان جهان شد

مرگ آمد اما
چون مار کبرا
خونسرد
بی درد
در لحظه ای سرد
پیچید خود را
بر گردن آن
آهوی زیبا

دیدید
تو دیدی
چشمان ماهی
در بی پناهی
وقتی که از تور
افتاده بر خاک
وای از نگاهش
وای ی ی
از نگاهش ...